

# مردم برمی خیزند؛

## نوروز، سلام!

در تاریخ دوره‌هایی هست که تکان می‌دهند، زیر و رو می‌کنند و بسیاری چیزها را از نومی‌سازند. در این دوره‌ها مردم هم فاعل تغییر می‌شوند و هم موضوع آن: آنان سامانه‌های حاکم را بر حق نمی‌یابند، به نابوری نسبت به نیروی خود پایان می‌دهند و برای به‌دست گرفتن سرنوشت خویش به پا می‌خیزند. نشانه‌های بسیار می‌توان یافت که گواهی می‌دهند ما به یکی از این دوره‌ها نزدیک می‌شویم. کارنامه سالی که نوروز ۱۳۸۰ بدان پایان بخشید، برخی از این نشانه‌ها را نه تنها در ایران، بلکه در گستره‌ای جهانی، به‌دست می‌دهد. از ایران آغاز می‌کنیم.

سال پیش، شمار فزون‌تری از زنان و مردان در ایران در رویارویی خود با حکومت ظلمت، نکبت و بیداد مرحله حساس دیگری را پشت سر نهادند و برای نبردهای بعدی خود را آماده ساختند. آنان دریافتند که برای رهایی از استبداد دینی نمی‌توان به اصلاح آن دل بست؛ خواندن سرود آزادی زیر پرچم حکومت اسلامی چیزی بیش از سفاهت است؛ و راهی که قانون چنین حکومتی نشان می‌دهد جز به بند و زنجیر نیست. خاک‌ریزهای اصلاحات دیگر حایل مناسبی برای پیش‌روی نمی‌سازند و راه پیمائی با برگه رأی هم دیری‌ست به پایان مسیر رسیده است. قطار اصلاحات را باید به رانندگان و

خدمه آن به سپارند و آنها را در اعماق پریشان اندیشی، بزدلی و سرگردانی‌شان به حال خود رها کنند. با پذیرش این گسست، آنان نگذاشتند بن‌بست اندیشه و مشی اصلاح‌گرا به بن‌بست جنبش آزادی خواهانه بدل شود، و اجازه ندادند ناکامی نخبگان در طراحی استراتژی حرکت اصلاح‌گرایانه دامن جنبش توده‌ای را بگیرد و آن را زمین‌گیر سازد.

در سالی که گذشت، شمار بیش‌تر و بیش‌تری از مردم آموختند که روی‌گردانی از آموزه و گفتمان اصلاح‌گرایانه مساوی زانو زدن و پایان کار نیست. برعکس، آغاز مرحله‌ای است که عبور از اقدام فردی غیرمستقیم به اقدام جمعی مستقیم و گذار از نقش هدایت‌کنندگی نخبگان مدافع اصلاحات به رهبران ارگانیک جنبش ضد استبدادی شاخص آن‌ست. آنان هم چنین آموختند، آن‌چه یک استبداد سرکوب‌گر را ممکن است از آسیب برهاند، گردن نهادن داوطلبانه و یا به اجبار مردم است به سامانه قانونی آن و یا امید بستن به دوراندیشی و عقلانیت‌اش. ایستادن پشت راه‌بندان‌هایی هم که قانون بر سر راه مردم به جان آمده می‌نهد، اگر به کار انبوه‌سازی نیاید - که دیرگاهی است نمی‌آید - کم‌ترین خسارت‌اش فرسودن و مایوس کردن آنان است.

نمی‌توان از حقوق اولیه مردم سخن

گفت و بر لزوم پایان بخشیدن به جباریت فقها تأکید ورزید، اما فرو شکستن راه‌بندان‌های قانونی را فرض ندانست. برای فهمیدن چنین معادله‌ای، لازم نبود مردم همگی فارغ التحصیلان علوم سیاسی باشند. کافی بود کسی می‌خواست دستمزد پرداخت نشده خود را دریافت کند و برای این کار درصدد بود دست به اقدامی مؤثر بزند. آنگاه درمی‌یافت که چرا بدون دست کشیدن از کار، بدون اشغال محل کار و احیاناً به گروگان گرفتن مدیر و حساب‌دار، و حتی بدون ریختن به خیابان و توسل به راه‌بندان - البته راه‌بندان غیرقانونی - گوش شنوایی برای شنیدن درخواست‌اش پیدا نخواهد کرد. یعنی ممکن بود بنا به شرایط دست به اقدام‌هایی مختلف بزند و از اعتصاب تا گروگان‌گیری و تظاهرات خیابانی یک یا چند تا را برگزیند، اما قطعاً از یک چیز گریز نداشت، و آن هم توسل به «نافرمانی» و عبور از راه‌بندان‌های قانونی و شوریدن علیه نظم حاکم بود.

میلیون‌ها مردم سال پیش دریافتند که حکومت اسلامی، در برابر نافرمانی آنان به شدت شکننده است. این واقعیت را شاید بهتر از همه کسانی درک کردند که با شرکت در آتش‌افروزی مراسم چهارشنبه سوری، در پای‌کوبی و دست‌افشانی سیزده‌بدر، و حتی در